

Applied Semantic for Tradition of Having Good end at Life at the Close of Quran Signs

Zahra Mirshafiee*

Mahdi Motia**

Abstract

Holy tradition is one of the most considerable topics in Quran. it is necessary to know about all semantic and applied aspects of these rules. One of the traditions is having a good end at life which has been pointed at the end of three Quran signs such as Araaf 128, Ghesas 83 , and Hood 49. The only affinity among these three signs along with the beginning, different topics and ambiguity and synoptics in Qoran about having a good end at life made this paper to consider this tradition at the end of the signs. Although it pays attention to all contextual ingredients and its semantic effects to analyze and assess the dimensions and characteristics of this tradition and its consequence, Speech act. The results show that having a good end at life depends on the common and general time among special people with conditioned actions. Therefore, Convergence aspect of these three signs prefigure continuation, constancy, social essence, general topic and similarity in pronunciation. However, these endings can be different according to the level of addressees, conditions of decline, possible world and confirmation of pioussness.

Keywords: Applied Semantic, Tradition, end, Piety, Speech Act.

* Dept. of Quranic sciences and tradition, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran, za.mirshafiee93@gmail.com

** Associate Professor, Quranic sciences and tradition, University of Isfahan, Iran,
(Corresponding Author) M.motia@ltr.ui.ac.ir

Date received: 01/10/2021, Date of acceptance: 30/11/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

معناشناختی کاربردی سنت عاقبت‌بخیری در اختتام آیات قرآن

زهرا میرشفیعی*

مهدی مطیع**

چکیده

از جمله موضوعات قابل بررسی در قرآن سنت‌های الهی است. هدف از بیان قوانین حاکم بر هستی در قرآن، ایجاد جریانی رفتاری در فرد و اجتماع بوده که در آن همه به‌سوی یک مبدأ در حرکت‌اند. بدین سبب آشنایی با ابعاد معنایی و جنبه‌های کاربردی این قوانین بایسته است. یکی از این سنت‌ها، سنت عاقبت‌بخیری است که در اختتام سه آیه ۱۲۸ اعراف، ۸۳ قصص و ۴۹ هود ذکر شده است. اشتراک ظاهری این سه اختتام با وجود صدر و موضوعات متفاوت و نیز اجمال و ابهام موجود در گزاره‌های قرآنی ناظر بر سنت عاقبت‌بخیری باعث شده است تا نوشتار حاضر با تلفیق روش زبان‌شناسی - کاربردشناسی و با در نظر گرفتن کلیه عناصر بافتی و معنایی تأثیرگذار به تحلیل ابعاد این سنت در اختتام آیات قرآن و دستگاه کارگفتی آن بپردازد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که سنت عاقبت‌بخیری از جهت گستره عام و مشترک و از لحاظ شمول خاص و مقید به اعمال انسان‌هاست. جنبه‌های هم‌گرایی این سه اختتام عبارت‌اند از دلالت بر استمرار و ثبوت، ماهیت اجتماعی، موضوع کلی، و تشابه لفظ. این پایانه‌ها از لحاظ سطوح مخاطبان، شرایط نزول، جهان ممکن، و مصادیق تقوا متفاوت‌اند. برای این گروه اختتامی به ترتیب فراوانی کارگفت‌های اظهاری، تعهدی، ترغیبی، و عاطفی قابل تعریف است.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی کاربردی، سنت، عاقبت، تقوا، کارگفت.

* دانشجوی رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران

za.mirshafiee93@gmail.com

** دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

M.motia@ltr.ui.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۹



۱. مقدمه و بیان مسئله

سنت‌های الهی در واقع تدبیرهای خداوند برای ادارهٔ امورات عالم هستند و آشنایی با آن‌ها می‌تواند انسان را در امر مدیریت بهتر اجتماع یاری بخشد و بسیاری از تحولات به‌وقوع پیوسته را برای او معنادار کند. یکی از قوانین تکوینی الهی «سنت عاقبت‌بخیری» است که موضوع اختتام سه آیه از قرآن کریم است (اعراف: ۱۲۸؛ هود: ۴۹؛ قصص: ۸۳). با وجود اختلاف موضوعات مطرح شده در صدر آیات این سه اختتام از مشابهت لفظی و ظاهری برخوردار است و هر سه حسن عاقبت را در گرو بهره‌مندی از خصیصهٔ تقوا دانسته است. بررسی این سه آیه شکل‌گیری سؤالات و ابهاماتی را سبب شده است که از آن جمله‌اند:

۱. سنت عاقبت‌بخیری و لازمهٔ آن چیست؟ و عالم تحقق آن کدام است؟

۲. ارتباط مفاهیمی هم‌چون استعانت از خداوند، صبر، علو، و برتری‌طلبی با این

سنت چیست؟

۳. وجوه اشتراک و افتراق سه اختتام موردبررسی کدام است؟

۴. کارگفت‌های قابل‌تعریف برای هر اختتام و نیز گروه اختتامی حاصل از آن‌ها چیست؟

اختتام آیات قرآن، علاوه بر سیاق‌مندی و ارتباط صدر و ذیل، تحت‌تأثیر بافت موقعیت و مخاطب نیز هست؛ بدین سبب بررسی‌های کاربردشناسانه و نگاه به زبان، به‌منزلهٔ ابزار ایجاد ارتباط، می‌تواند روش مؤثری در بازشناسی معانی کاربردی این گزاره‌ها باشد. از این‌رو، پژوهش حاضر با هدف منظورشناسی «سنت عاقبت‌بخیری» در اختتام سه آیهٔ ۱۲۸ اعراف، ۸۳ قصص، و ۴۹ هود، به بررسی بافتی، تحلیل روابط معنایی، و شبکهٔ کارگفتی حاکم بر هر آیه و نیز مجموع آن‌ها پرداخته و در نهایت بر مبنای نظریهٔ کارگفت (Speech act) مقصود کاربردی و عملی خداوند از ایجاد این رخدادهای گفتاری را تبیین می‌کند. این دیدگاه به مطالعهٔ نظام‌مند زبان، ساختار، کارکرد، و فرایند تولید گفتار پرداخته و زبان را در بافت و با استفاده از تحلیل اهداف و نقش‌های آن موردکنکاش قرار می‌دهد.

تاکنون پژوهش‌های فراوانی در حوزهٔ موضوع کلی این نوشتار انجام شده است^۱ که بسیاری از آن‌ها در روش یا بعدی از ابعاد موضوع اشتراکاتی با مقالهٔ پیش‌رو دارند، اما از لحاظ ساختار روش کلی و نیز خروجی کاملاً با آن متفاوت‌اند. پژوهش حاضر با تلفیق روش زبان‌شناسی - کاربردشناسی در اختتام‌های مشترک در پی آن است که معنای این سه اختتام و کنش‌های آیات را در سطح مراد و مقصود کاربردی خداوند

در حد توان ترسیم نماید. بنابراین، هم به لحاظ محدوده و هم روش بدیع بوده و دارای نوآوری و ارزش علمی است.^۲

۲. استعمالات قرآنی (العاقبة)

واژه (العاقبة) در قرآن گاه در ترکیب اضافه کاربرد یافته که خود بر دو نوع است: نخست پایان امر ناپسند مانند: (فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ) (آل عمران: ۱۳۷). صورت دیگر، پایانی که شامل هر دو امر ناپسند و خیر شود، هم چون (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) (یوسف: ۱۰۹)، در این آیه اقوام پیشین هردو نوع عاقبت را داشته‌اند. هم چنین در آیه (وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) (حج: ۴۱) نتیجه کارها به خداوند منتسب شده که اعم از امور خیر و شر است. آیه (وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ) (قصص: ۳۷) نیز در معنا همانند آیه پیشین است. در هر دو مورد فوق، واژه عاقبت معرفه به اضافه و بیان‌گر انواع عاقبت است که با توجه به متعلق آن متفاوت می‌شود و در واقع نتیجه همان رفتار است. بر خلاف موارد ذکر شده، این واژه در استعمال خیر تنها به صورت معرفه به «ال» و در چهار آیه به کار رفته است. از این تعداد، در یک آیه عاقبت برای مصدر تقوی استفاده شده و فضای حاکم بر آن قوانین شخصی و در نهایت خانوادگی است: (وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى) (طه: ۱۳۲)، اما در سه آیه دیگر، عاقبت به خود متقین تعلق گرفته است: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (قصص: ۸۳) و (تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ) (هود: ۴۹) و نیز (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (اعراف: ۱۲۸). این مقاله با هدف بررسی اختتام آیات مرتبط با حسن عاقبت شکل گرفته و بنابراین عاقبت سوء و نیز عاقبت در نگاه عام در آن مورد نظر نیست.

۳. تحلیل مؤلفه‌های بافتی و کارگفتی اختتام‌های مرتبط با «سنت

عاقبت‌بخیری»

از آن جاکه سنت در قبال جوامع انسانی قابل طرح است؛ در زیر سه اختتام حاوی حکم عاقبت‌بخیری برای «متقین» بررسی شده و از بحث درباره اختتام آیه (وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى)

(طه: ۱۳۲) صرف نظر می‌شود. در این قسمت با پرداختن به مهم‌ترین مؤلفه‌های کاربردشناسی، معانی سه اختتام بازشناسی و درنهایت کنش‌های غیربیانی آن نیز معرفی خواهد شد.

۱.۳ تحلیل کاربردشناختی اختتام (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (اعراف: ۱۲۸)

در زیر کلیه عناصر بافتی آیه موردکنکاش قرار خواهد گرفت:

۱.۱.۳ بافت درون‌متنی

واژگان قرآن در بافت و سیاق خود، در قالب جمله شکل گرفته‌اند و بر معنای هم اثرگذارند؛ به همین خاطر توجه به بافت درون‌زبانی در فهم مراد آن اهمیت دارد. مؤلفه‌های این بافت برای آیه موردبحث عبارت‌اند از: روابط هم‌نشینی، ارجاعات، ازپیش‌انگاری، و استلزام.

۱.۱.۱.۳ روابط هم‌نشینی

روابط هم‌نشینی در ابتدایی‌ترین سطح خود در مقطع آوایی قرار دارند و پس‌از آن در سطوح واژگانی جملات و بالاتر مشاهده می‌شوند (چندلر ۲۰۰۲: ۸۵)، زیرا محور آن، تأثیرات مسبب بار معنایی هم‌افزایی یا هم‌کاهی است. در این نوشتار همه واحدهای هم‌نشینی تأثیرگذار در معنا موردبررسی قرار می‌گیرند.

لام در (لِلْمُتَّقِينَ) جاره و برای اختصاص است (طباطبایی ۱۴۱۷ق: ج ۸، ۲۲۴)، اما در (لِلَّهِ) لام جاره‌ای است که می‌تواند به‌عنوان لام ملک (طنطاوی بی تا: ج ۵، ۳۵۴)، اختصاص و زائده مقحمه (صفایی ۱۳۷۸) ایفای نقش کند؛ به‌طوری‌که احاطه و عمومیت معنای آن براساس همین ترتب ذکر در حال افزایش است. پس لام زائده مقحمه دارای معنای ملک و اختصاص نیز هست. ضمن آن‌که در این صورت (الأرض) و (اللّه) مضاف و مضاف‌الیه هستند که لام برای تأکید بر پیوستگی آن‌ها آمده است. پس کلام و معنای آن چنین است: «انَّ ارض الله يورثها...؛ قطعاً زمین خدا را او به هرکدام از بندگان که بخواهد ارث می‌دهد». این پیوستگی با احاطه قیومی خداوند سازگارتر است. بر این اساس (الأرض لِلَّهِ) درحقیقت مبتدا برای خبر (يُورِثُهَا) و تنها یک جمله است.

جمله (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ) مستأنفه (زمخشری ۱۴۰۷ق: ج ۲، ۱۴۳)، (اسْتَعِينُوا)، و معطوف آن مقول قول از (قَالَ) و فعل امر است و به همین جهت محلاً منصوب می‌شود. این دو فعل می‌تواند حاوی معنای توبیخ یا چاره‌اندیشی باشد؛ به این صورت که موسی (ع) بنی‌اسرائیل را به جهت ترس از تهدید فرعون مؤاخذه و سرزنش می‌کند، یا برای چاره‌اندیشی و اطمینان‌بخشی به بنی‌اسرائیل، با اراده معنای استعمالی امر به ایشان دستور کمک‌خواهی از خدا و صبر می‌دهد.

جمله (إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ) می‌تواند تعلیل دستور به استعانت (دعاس ۱۴۲۵ق: ج ۱، ۳۸۸)، یا استیناف بیانی از پرسش مقدری با این مضمون باشد که: «چرا از خداوند کمک بگیریم؟». در این جمله، (لِلَّهِ) جار و مجرور متعلق به فعل محذوف است (درویش ۱۴۱۵ق: ج ۳، ۴۳۲) که می‌تواند ظرف مستقر فعل عموم «کان» تامه باشد. در این حالت ملکیت دائمی زمین به خداوند منسوب شده است، زیرا یکی از مفاد «کان» ثبات در حکم است. احتمال دوم آن است که این جار و مجرور متعلق مصدر محذوف «مَلِكٌ» باشد که به قرینه لام در تقدیر گرفته شده؛ به این معنا که «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ» زمین ملکی برای خداست» و در این صورت ظرف لغو است.

در صورت مستأنفه‌بودن (يُورِثُهَا)، سیاق بیانی جملات به هم می‌ریزد و اصل وحدت سیاق دچار خلل می‌گردد، زیرا جمله قبلی تعلیل یا استیناف بیانی است. دومین حالت محتمل آن است که حال از (اللَّهِ) و مکمل تعلیل یا استیناف جمله پیشین و محلاً منصوب باشد. احتمال سوم خبر دوم‌بودن برای (إِنَّ) است. دیگر این که تعلیل صبر باشد و جمله‌های (إِنَّ الْأَرْضَ) و (يُورِثُهَا)، با جملات (اسْتَعِينُوا) و (اصْبِرُوا)، آرایه لفّ و نشر مرتب تشکیل دهند. حالت دیگر آن است که استیناف بیانی باشد از سؤال محتمل بنی‌اسرائیل پیرامون این که: «چرا باید صبر پیشه کنیم؟» که موسی (ع) با این جمله به آن‌ها پاسخ می‌دهد. در این حال نیز اگر جمله پیشین براساس وحدت سیاق استیناف بیانی باشد، مانند حالت قبل، آرایه لفّ و نشر مرتبی را تشکیل می‌دهد.

اختتام آیه نیز عطف بر جمله (إِنَّ الْأَرْضَ) و در قالب جمله اسمیه‌ای است که از آن ثبات حکم در تمام ادوار و نشئه‌های هستی قابل‌استنباط است.

۲.۱.۱.۳ ارجاعات

مرجع ضمیر «هاء» در (لِقَوْمِهِ) موسی و مرجع ضمیر «واو» در (اسْتَعِينُوا) و (اصْبِرُوا)، کلمه (قَوْمٍ) است. اگر «ال» در (الْأَرْضَ) عهد ذهنی باشد، بازگشت آن به کره خاکی یا

زمین‌های قابل سکونت یا سرزمین مصر خواهد بود. اما در صورت جنس‌بودن (الأرض) به معنی همه خشکی هاست (زمخشری ۱۴۰۷ق: ج ۲، ۱۴۳). ضمیر «ها» در (يُورثُهَا) راجع به (الأرض) و تأنیث آن معنوی است. «هو» مستتر در (يَشَاء) و «هاء» در (عِبَادِهِ) نیز به (اللّه) بازگشت دارد. نوع «اله» در (الْعَاقِبَةُ) نیز می‌تواند عهد ذکری یا جنس باشد. در صورت نخست اختتام بدین معناست: «زمینی که عاقبت برای عباد است، برای متقین ایشان است». اما در حالت دوم این‌گونه معنا می‌شود: «تمام عاقبت‌ها برای متقین است» و این قاعده شامل همه انواع عواقب دنیوی و اخروی می‌شود.

۳.۱.۱.۳ ازپیش‌انگاری

نخستین ازپیش‌انگاری آن‌که موسی (ع) دارای قومی بوده است و اگر تنها این آیه در دست‌رس قرار داشت این معنا از آن استخراج می‌شد. دوم این‌که موسی (ع) خدا باور است، زیرا دستور به استعانت از خدا داده است. سوم آن‌که زمین قابل‌وراثت است. چهارم این‌که برخی از بندگان خدا باتقوا هستند.

۴.۱.۱.۳ استلزام

لازمه معنایی سخن‌گفتن موسی (ع) با قوم خود این است که وی در میان ایشان از جایگاه و شخصیت اجتماعی برخوردار باشد. دومین لازمه قابل‌فهم از دو جمله (اسْتَعِينُوا) و (اصْبِرُوا) این است که قوم موسی (ع) دچار مشکلی بوده باشند که او ایشان را به این دو راه‌حل رهنمون شود. دیگر لازمه قابل‌برداشت از جمله (اسْتَعِينُوا) آن است که قوم موسی (ع) در این مشکل از خدا کمک‌خواهی نکرده باشند، زیرا اگر چنین بود لزومی برای بیان امری وجود نداشت. همین مطلب نشان‌دهنده لازمه دیگری بدین صورت است که این قوم به‌علت بی‌اطلاعی یا عدم باور توکل به خدا را دست‌کم در عمل متروک گذاشته بودند. اما با توجه به بیان امری احتمال عدم آشنایی آن‌ها با این موضوع مردود است، چون در این صورت بایسته بود برای ایشان استعانت از خدا را توضیح دهد، ولی به تعلیل استعانت همت گماشته که نشان می‌دهد آنان با وجود آشنایی با این عقیده در عمل به آن ملتزم نبوده‌اند.

لازمه دستور به صبر مقاومت قوم موسی در مقابل یک خواسته یا ضرورت خویشتن‌داری آن‌ها در برابر حالت پیش‌آمده است که هر دو بدون نگاه به آیات پیشین از آیه برداشت می‌شود. اما با نگاه به آیه قبل، که در آن فرعون بنی‌اسرائیل را تهدید کرده

است، لازمه نخست متعین می‌شود، زیرا امر به صبر در برابر تهدید فرعون [کشتن مردان و اسارت زنان]، یعنی پذیرش خدایان باطل و ظلم و واگذاری دین الهی که این خلاف سیره انبیاست. لازمه اختصاص عاقبت به متقین در خاتمه آیه آن است که گروهی از عباد خداوند باتقوا و گروهی بی‌تقوا باشند، اما نهایت اراده الهی ارث‌رسیدن زمین به بندگان متقی است. در نهایت لازمه بیان موسی (ع) مبنی بر عاقبت‌بخیری متقین و آوردن این حکم در پی دستور به استعانت و صبر آن است که تا پیش از این قوم موسی (ع) از اقوام متقی نبوده باشند.

۲.۱.۳ بافت برون‌متنی

در این قسمت به مؤلفه‌های بافت برون‌زبانی پرداخته می‌شود.

۱.۲.۱.۳ شرایط نزول

نزول سوره اعراف، هم‌گام با دوران محاصره اقتصادی در شعب ابی‌طالب (رحمة الله) و از دشوارترین برهه‌های زمانی مسلمانان در مکه است.

۲.۲.۱.۳ موضوع

این آیه در واقع راه‌کار کاربردی موسی (ع) برای مبارزه با تهدید فرعون است. از این رو، در صدر آیه با امر (اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ) قوم خود را متوجه قهاریت خداوند و قدرت نامحدود او می‌کند. بر خلاف فرعونیان، که خود معتزفند که قدرتشان محدود به همان سرزمین است، خداوند مالک حقیقی همه زمین است. بنابراین، قوم موسی مأمور به انجام صبری برآمده از استعانت الهی می‌شوند: (وَأَصْبِرُوا)، زیرا تنها مالک حقیقی بر هر چیزی قاهریت دارد و می‌تواند ملک خود را به هر که بخواهد واگذار نماید و کسی توانایی تصرف ملک وی را ندارد. میراث زمین نیز نتیجه این شکیبایی و استعانت از خداست.

در این آیه از واگذاری زمین توسط خداوند به «ارث» تعبیر شده است. در معاملات از نوع عقود، تبادل عوضین صورت می‌گیرد، اما در ارث چیزی عوض چیز دیگر داده نمی‌شود، بلکه مالکی جای مالک را می‌گیرد و شیء ثابت است. هم‌چنین، وقتی وارث چیزی را به ارث می‌برد، چیزی به مورث نمی‌دهد. در مقابل خداوند نیز کسی چیزی از خود ندارد تا در عوض اهدای الهی عرضه دارد، چون مالک حقیقی کل اشیا خود

اوست. در این آیه خداوند [مالک حقیقی] به واسطه قهاریت خود ملک خویش را از دست فرعون [مالک عارضی] خارج ساخته و آن را به هرکس که بخواهد به ارث می‌دهد. پس موسی (ع) در این سیاق معامله با خداوند را بیان نکرده است، بلکه از فرایند انتقال ملکیت این دنیا به ارث رسیدن تعبیر کرده تا بفهماند آنچه در این دنیا وجود دارد گذراست و این ملکیت عارضی است که از فردی و جماعتی به فرد و جماعت دیگر انتقال پیدا می‌کند، بدون آن که عوضی ردّ و بدل شود. این گفتار به منزله تهدیدی برای فرعون نیز هست، زیرا زمانی ارث به وارث می‌رسد که مورث از میان رفته باشد. بنابراین، موسی (ع) با این کلام بشارت از میان رفتن فرعون را بیان کرده است.

موسی (ع) در ادامه این ارث را به عباد خداوند نسبت می‌دهد، که در صورت تبعیضیه بودن (مِنْ)، بعضی بندگان با (لِلْمُتَّقِينَ) تفسیر می‌شود. در نتیجه زمین از میان همه بندگان ارث عباد باتقوا می‌گردد، اما اگر (مِنْ) بیان از (مَنْ) موصوله باشد، ارث به عباد بازگشت دارد. در این حالت انتهای آیه بیان وصف عباد و بدین معناست که عباد همان متّقین هستند. با استناد به آیات دیگر می‌توان چنین نتیجه گرفت که احتمال نخست صحیح‌تر است، زیرا خداوند در قرآن عباد را به دو دسته تقسیم کرده است (زمر: ۱۰). با این بیان می‌توان دریافت که شرط به ارث رسیدن زمین برای عباد تقواست.

خداوند در مقام معرفی متّقین آن‌ها را در مقابل فجار قرار داده است (ص: ۲۸)؛ پس متّقین اجتناب‌کنندگان از گناهاند که افعال خیر نیز انجام می‌دهند (آل عمران: ۱۱۵). از این رو بهشت به ایشان وعده داده شده است (محمد: ۱۵). در آیه مورد بحث نیز تقوا به عنوان شرط بهره‌مندی از میراث زمین معرفی شده است.

۳.۲.۱.۳ جهان‌های ممکن

اولین جهان ممکن برای آیه زمان موسی (ع) است که وقایع آن حکایت‌گونه در آیه ابراز شده است. جهان دوم، جهان نزول آیات یعنی عصر ابتدای بعثت و فشار همه‌جانبه بر مسلمانان است که مشابهت زیادی با زمان موسی (ع) دارد. جهان سوم، فضایی است که سایر مخاطبان این آیات آن را ادراک می‌کنند؛ همان جهانی که پدیده‌های آن شناور، پویا، و تعریف‌ناپذیر است. از جهت وجودشناسی هر سه جهان ممکن در همین دنیای مادی مفروض است و بحثی از جهان فرامادی در کار نیست.

۴.۲.۱.۳ طرفین خطاب

فرستنده مستقیم پیام در این مخاطبه موسی (ع) و گیرنده قوم ایشان هستند. فرستنده دوم پیامبر اسلام (ص) است که با مضمون این آیات تازه‌مسلمانان محصور در شعب را مخاطب قرار داده است. در مرتبه سوم، فرستنده خود خداوند متعال و گیرنده نهایی سایر اقوامند که سرگذشت قوم موسی را از زبان قرآن می‌شنوند.

۳.۱.۳ کارگفت

اختتام آیه در نگاه نخست با توجه به معنای آن دارای کارگفت اظهاری است، زیرا بیان‌گر یکی از قوانین ثابت حاکم بر هستی است. اما با دقت در بافت حاکم بر آیه چند کارگفت متفاوت و متضاد از این فراز قابل استخراج است:

در صورتی که آیه در بافت تخاطب موسی و قوم او در نظر گرفته شود، دو لحن کلام برای آن قابل تصور است. اگر موسی با امر موجود در صدر آیه سرزنش قوم را اراده کرده باشد، این امر به صورت توییح درآمده و اختتام دارای کنش تعهدی - تهدیدی خواهد بود، زیرا لحن آیه حاکی از آن است که قوم در مشکل خود از خداوند کمک‌خواهی نکرده‌اند و این کوتاهی در اثر عدم باورمندی و التزام عملی آن‌ها به ایمانشان بوده است. به علاوه موسی با بیان دو شرط قرارگرفتن در زمره عباد متقی و نتیجه آن، که میراث زمین است، ایشان را به پرورش این دو صفت ترغیب می‌کند. در نتیجه دارای کارگفت ترغیبی نیز هست. حالت دوم آن است که موسی در مقابله با تهدید فرعون به چاره‌اندیشی، اطمینان‌بخشی، و ارائه راه‌حل عملی به قوم خود پرداخته باشد که در این صورت امر در معنای واقعی خود استعمال شده است. این سیاق ضمن ترغیب مخاطبان به اجرای راه‌کارها، به آن‌ها بشارت پیروزی می‌دهد و لذا دارای کارگفت ترغیبی و تعهدی - تبشیری خواهد بود. ناگفته پیداست که بشارت پیروزی به قوم موسی ملازم با تهدید به نابودی برای دشمن آن‌ها [فرعون] خواهد بود که استفاده از مفهوم ارث در آیه نیز مؤیدی بر این معناست.

در فضای تخاطب بین پیامبر (ص) و مسلمانان محصور در شعب نیز همان شرایط زمان موسی حکم فرماست؛ پس همان کارگفت‌ها برای ایشان نیز قابل تعریف است. ضمن آن‌که خداوند با روایت‌گری حکایت موسی و عاقبت نیک آن درصدد تسلی خاطر پیامبر (ص) و یاران راستین ایشان برآمده است؛ پس دارای کارگفت عاطفی نیز خواهد بود.

در حالت سوم یعنی در نظر گرفتن مخاطبه در جهان وسیع و پویای آینده که مخاطب ویژه‌ای ندارد، کارگفت اختتام آیه شناور خواهد بود. زمانی که مخاطب کلام فردی معاند و دشمن انبیا یا اوصیای الهی است کنش تعهدی-تهدیدی خواهد بود. در این صورت خداوند با بیان اختصاص عاقبت به متقین اراده معنای متضاد برای غیرمتقین نموده و این تهدیدی برای ایشان است تا از کردار خود بازگردند و ایمان حقیقی آورند. دوم کارگفت تعهدی-تشویقی است که در فضایی جاری است که مخاطب از بندگان خداست و خداوند درصدد ترغیب وی به استعانت از او و صبر بر باورهای خود است.

۲.۳ تحلیل کاربردشناختی اختتام (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (قصص: ۸۳)

در زیر کلیه عناصر بافتی آیه موردکنکاش قرار خواهد گرفت:

۱.۲.۳ بافت درون‌متنی

مؤلفه‌های این بافت برای آیه موردبحث عبارت‌اند از: روابط هم‌نشینی، ارجاعات، ازپیش‌انگاری، و استلزام.

۱.۱.۲.۳ روابط هم‌نشینی

در قرآن واژه (الدَّارُ) به معنای عالم آمده است که شامل دنیا و عوالم دیگر از جمله خانه آخرتی می‌شود. هرچند محتمل است که منظور از معنای دوم مجموع بهشت و جهنم آخرتی باشد، اما استعمالات قرآنی این ترکیب معمولاً به معنای بهشت است (احزاب: ۲۹؛ بقره: ۹۴؛ اعراف: ۱۶۹ و غیره). در آیه موردبحث نیز به قرینه آیات پیشین، که سخن از قارون و توصیه بزرگان مؤمن به اوست: (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ) (قصص: ۷۷)، از این واژه بهشت اراده شده است، زیرا در این جا به قارون توصیه می‌شود که درصدد به‌دست آوردن خانه آخرت باشد و مسلماً منظور از آن جهنم نیست.

اسم اشاره (تَلَكَّ) مبتدا، (الدَّارُ) بدل از آن، و (الْآخِرَةُ) صفت برای (الدَّارُ) است. جمله (نَجْعَلُهَا) خبر و (لِلَّذِينَ) جار و مجرور متعلق به آن و مفعول دوم است. جمله (لا يُرِيدُونَ) صله (الَّذِينَ)، و (عُلُوءًا) مفعول آن است. هم‌چنین، جار و مجرور (فِي الْأَرْضِ)، متعلق به (يُرِيدُونَ) و صفت برای (عُلُوءًا) خواهد بود. ضمن آن که (لِالْفَسَادِ) نیز عطف بر (عُلُوءًا) است.

پس معنای جمله چنین است: «این خانه نهایی برای کسانی که اراده برتری طلبی و فساد در زمین را ندارند، ایجاد شده و عاقبت همواره برای متقین است» (درویش ۱۴۱۵ق: ج ۷، ۳۹۱). دیگر آن که (تَلْكَ) مبتدا، (الدَّارُ) صفت، و جمله (نَجْعَلُهَا) خبر آن باشد (قونوی ۱۴۲۲ق: ج ۱۴، ۵۸۲). اشکال موجود در این ترکیب آن است که در قواعد ادب عربی اگر اسم پس از اسم اشاره با «الله» و جامد باشد، عطف بیان یا بدل و اگر مشتق باشد صفت است. در این جا (الدَّارُ) اسم جامد است، پس نمی‌توان آن را صفت در نظر گرفت. نویسنده این چنین پاسخ داده است که: «و الصفة قد تكون جامدا إذا كان وضعه لغرض المعنى و هنا المراد أنها كاملة في الدار و المسكنية» (همان). تفاوت معنوی این دو ترکیب در این است که صفت معنایی در متبوع یا سبب متبوع را توضیح می‌دهد؛ درحالی که بدل خود مقصود در کلام و حکم است. بنابراین، اگر (الدَّارُ) صفت از (تَلْكَ) باشد در حال بیان خصوصیت (تَلْكَ) است؛ یعنی: «این [بهشت] که چنین صفت دارد، خانه آخرت است». اما اگر بدل از (تَلْكَ) باشد، خود آن مقصود حکم بعدی یعنی (نَجْعَلُهَا) است، به این صورت که «این یعنی دار آخرت برای ...». در این حالت واژه (الدَّارُ) بدل کل از کل است.

در ترکیب سوم از آیه (تَلْكَ) مبتدا و (الدَّارُ الأخرى) خبر آن است. جمله (نَجْعَلُهَا) نیز یا خبر دوم برای (تَلْكَ) است، که در این صورت معنای آیه چنین خواهد بود: «این خانه آخرت است، این ایجاد شده برای ...». یا حال واقع شده و بدین معناست: «این خانه آخرت است، درحالی که ایجاد شده برای ...» (ابن انباری ۱۳۶۲: ج ۲، ۲۳۹).

فاعل جمله (نَجْعَلُهَا) اشاره به خداوند دارد که از باب شأن و منزلت مستتر است. هرچند فعل (نَجْعَلُهَا) مضارع آمده است، ولی اراده جدی آن معنای ماضی است، زیرا وجود کنونی بهشت آخرت به قرینه اثبات شده است، که از این قرائن در قرآن فراوان است:

(نَجْعَلُهَا) حکایة حال ماضیة بقرینة (أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) و له نظائر كثيرة و قصة آدم (ع) قرینة علی وجود الجنة أيضا فلا يقال صیغة الماضي لتتحقق وقوعها. كما أراد فرعون و قارون إشارة إلى ارتباطها بما قبلها و هذا أبلغ من الذين لا یعلمون و لا یفسدون (قونوی ۱۴۲۲ق: ج ۱۴، ۵۸۳).

در حاشیه بر تفسیر جلالین درباره جمله (لا یریدون) آمده است که: «التعبیر بالإرادة أبلغ فی النفی، لأنه نفی و زیادة» (صاوی ۱۴۲۷ق: ج ۳، ۱۶۵). درواقع، خداوند با بیان این مهم که اراده برتری طلبی و فساد مانع رسیدن به بهشت است، درصدد بیان این بوده است که اراده

برتری طلبی خود از گناهان و امور ممنوعه است، چه رسد به این که این اراده محقق شده و در برابر دیگران ظهور خارجی نماید. مؤید این معنا روایتی از امیرالمؤمنین (ع) است که در آن حالت درونی فرد به برتری طلبی وی را از مصادیق این آیه قرار می‌دهد (ابوحیان ۱۴۲۰ق: ج ۸، ۳۳۰). همین مطلب در مورد فساد نیز قابل بیان است.

علت تکرار (لا) نافیه در جمله (وَ لَافْسَادًا) آن است که هر کدام از این دو قید، به صورت مستقل، مانع از رسیدن به بهشت‌اند: «جاء التَّركيب بلا في قوله: (وَ لَافْسَادًا)، فدلَّ على أن كلَّ واحد من العلوِّ والفساد مقصود، لا مجموعهما» (همان). همین مطلب را قونوی نیز تکرار کرده است: «إعادة (لا) للتنبيه على أن كلًّا منهما مقصود بالنفي لا المجموع من حيث المجموع» (قونوی ۱۴۲۲ق: ج ۱۴، ۵۸۳). البته ترک علو و فسادگری علت تامه برای رفتن به بهشت نیست، بلکه با ترک آن‌ها راه رسیدن به بهشت هموار می‌گردد. با این حال تا زمانی که فرد مقتضی لازم برای رسیدن به بهشت را کسب نکند، به آن نخواهد رسید و آن عبارت است از ایمان قلبی صحیح در کنار انجام رفتارهای بایسته و پسندیده.

در نسبت‌سنجی بین برتری طلبی و فساد باید دانست که برتری طلبی در زمین از مصادیق فساد است و این دو به تمام مصادیق جدا و مابین نیستند. فساد گناه خود شخص و گناه دیگری را متضرر می‌کند. پس در آیه مورد بحث، ذکر خاص قبل از عام صورت گرفته است که نشان از اهمیت خاص دارد. هم‌چنین، می‌توان آن را ذکر مصادیق قبل از مفهوم دانست، زیرا این مصداق یکی از شدیدترین مصادیق فساد است. این در صورتی است که فساد در آیه بالمعنی الاعم در نظر گرفته شود، اما اگر معنای اخص فساد منظور باشد، برتری طلبی یکی از اقسام فساد بوده و فساد بعدی تنها شامل فساد غیر برتری طلبانه است؛ بنابراین هر دو قسیم هم هستند.

۲.۱.۲.۳ ارجاعات

اسم اشاره (تَلَكَّ) به مابعد خود اشاره دارد. از آن‌جا که منزلت و مرتبه (الدَّارِ الْآخِرَةِ) نسبت به عالم ماده بالاتر است، از آن به اشاره دور تعبیر شده و این دوری در واقع دوری شانی است. نوع «الله» در (الدَّارِ) می‌تواند عهد ذهنی یا ذکری باشد. «الله» در (الْآخِرَةِ) نیز عهد ذکری است که بازگشت به (الدَّارِ) دارد. ضمیر «ها» در (نَجْعَلُهَا) به (تَلَكَّ) بازمی‌گردد. موصول (الَّذِينَ) توسط صله خود یعنی (لَا يُرِيدُونَ) توضیح داده شده است و ضمیر «او» در (لَا يُرِيدُونَ) عائد به اسم موصول (الَّذِينَ) است. نوع «الله» موجود در (الْعَاقِبَةُ) نیز استغراق است.

۳.۱.۲.۳ از پیش‌انگاری

نخستین معنای پیش‌انگاری متبادرشونده از آیه وجود خانه آخرت است. دوم آن‌که برخی از افراد در زمین اراده سلطه‌طلبی و فساد ندارند و سوم این‌که گروهی از انسان‌ها متقی‌اند.

۴.۱.۲.۳ استلزام

اولین لازمه معنایی آیه این است که برخی از انسان‌ها اراده فسادگری و برتری‌طلبی بر روی زمین را دارند. دوم آن‌که برتری‌طلبی و فساد تنها روی زمین است. سوم آن‌که این اراده مانع از رسیدن به خانه آخرت است و بنا به قیاس اولویت انجام فساد و نمود برتری‌طلبی نیز مانع از رسیدن به خانه آخرتی است. چهارمین لازمه این‌که خیرخواهی و دوری از برتری‌طلبی از خصوصیات اهل تقوی است. پنجم آن‌که عاقبت‌نهایی برای غیرمتقین نیست. ششم این‌که با وجود یا عدم وجود خصوصیت برتری‌جویی برای برتری‌طلبی وجود ندارد.

۲.۲.۳ بافت برون‌متنی

مؤلفه‌های بافت برون‌زبانی برای آیه موردبحث در این قسمت بیان می‌شود.

۱.۲.۲.۳ شرایط نزول

این سوره در اواخر حضور پیامبر (ص) در مکه نازل شده و آیه مدنظر در سیاق پاسخ‌گویی به شبهات مشرکان است. در روایتی از امیرالمؤمنین (ع) آمده است که این آیه برای زمام‌داران نازل شده است:

أَنه كَانَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَحْدَهُ وَهُوَ دَالٌ يَرِشِدُ الضَّالَّ وَيُعِينُ الضَّعِيفَ وَيَمُرُّ بِالْبَيْعِ وَالْبِقَالِ فَيَفْتَحُ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ وَيَقْرَأُ (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا) وَيَقُولُ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَهْلِ الْعَدْلِ وَالْمَوَاضِعِ مِنَ الْوَلَاةِ وَأَهْلِ الْقُدْرَةِ مِنَ سَائِرِ النَّاسِ (ابن‌كثير ۱۴۲۴ق: ج ۱۱، ۱۰۹).

۲.۲.۲.۳ موضوع

این آیه پیرامون موانع ورود به خانه آخرت و عاقبت‌نهایی سخن می‌گوید. بدیهی است که سرای آخرت شامل بهشت و جهنم است، اما در این آیه که سرای آخرت را برای

کسانی می‌داند که اراده فساد و قدرت‌طلبی ندارند، آخرت وعده الهی است، نه وعید. پس منظور، آخرت زیبا و جمیل [بهشت] است. موانع رسیدن به این بهشت دو چیز است: اراده برتری‌طلبی (لَا يُرِيدُونَ غُلُوقًا فِي الْأَرْضِ) و اراده فساد (وَلَا فَسَادًا). صرف این اراده کافی است تا مانع از رسیدن افراد و اقوام [در هر سطح از توانایی] به خانه آخرتی گردد.

از این رو، در آیات پیشین ناهیان منکر به قارون می‌گویند از عطایای الهی برای رسیدن به خانه آخرت [بهشت] بهره ببر؛ یعنی تو چنین نمی‌کنی و به عکس با این مواهب به فساد می‌پردازی (قصص: ۷۷). اما قارون نه تنها چنین نکرد، بلکه با خروج خود قصد خودنمایی و برتری‌طلبی داشت (قصص: ۷۹). این حالت به جهت خودبرتربینی او پدید آمده بود و این که مواهب به دست آمده را از خود می‌دانست (قصص: ۷۸). در حالی که وقتی شیء فاقد چیزی باشد، از لحاظ وجودی نمی‌تواند خود آن را به دست آورد. این امر از احکام عقلی است، زیرا انسان یک مبدأ قابل است و از قابل بما هو قابل فعل صادر نمی‌شود. بنابراین، فعالیت‌های منسوب به انسان برای کسب ظرفیت بیش‌تر است نه آن که چیزی از خود وی صادر شود. پس هر آن‌چه هست از مبدأ فاعلی هستی [ذات مقدس الهی] است.

در نهایت باید گفت این آیه حاوی جمع‌بندی داستان‌های این سوره است. سوره قصص با داستان فرعون آغاز شده و با قصه قارون پایان می‌پذیرد. در بیان ماجرای فرعون عنوان شد (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ... إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (قصص: ۳) و در داستان قارون افرادی به وی گفتند از فسادطلبی بپرهیز و او به عکس برتری خود را به رخ کشید (وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ... فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ) (قصص: ۷۷-۷۹). پس در این سوره دو مصداق برای برتری‌طلبی و فساد در روی زمین معرفی شد، که در صدر آیه مذکور به آن اشاره شده است، اما این نهایت کار نیست و خداوند در اختتام آیه عنوان می‌کند که تنها ترک برتری‌طلبی و فساد برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی کافی نیست، بلکه باید تقوا به تمام معنی محقق شود: (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ). گفته شد که متقین علاوه بر دوری از انواع فساد، اهل رفتارهای بایسته‌اند که مقتضی بهشت را در ایشان فراهم می‌نماید؛ این یعنی همان ایجاد بستر و ظرفیت در خود!

۳.۲.۲.۳ جهان‌های ممکن

این آیه تنها در سیستم فکری معنا پیدا می‌کند که در آن جهان آخرت تعریف شده باشد. با وجود این که ظاهر آیه درصدد بیان عاقبت اخروی است و صدر و ذیل آیه نیز این معنا را

معناشناختی کاربردی سنت عاقبت‌بخیری ... (زهررا میرشفیعی و مهدی مطیع) ۱۴۵

به ذهن متبادر می‌سازد، اختتام آیه تنها منحصر به آخرت نیست و جهان ممکن برای آن شامل دنیا نیز می‌گردد، زیرا مصادیق بارز این آیه [فرعون و قارون] هر دو در دنیا نیز فاقد عاقبت نیک گشتند.

۴.۲.۲.۳ طرفین خطاب

اگر مخاطب کلام رسول اکرم (ص) فرض شود، فرستنده خداوند متعال بوده و هدف دل‌داری ایشان در مواجهه با دسیسه‌های مشرکان مکه است و اگر روی خطاب با مؤمنان و کفار مکه باشد، فرستنده خداوند و گوینده پیامبر (ص) خواهد بود؛ که البته برای مؤمنان در سیاق وعده و برای مشرکان در سیاق تهدید است.

۳.۲.۳ کارگفت

متکلم و فرستنده این آیه تنها خداوند است که این پیام را به واسطه پیامبر (ص) به گوش مخاطبان مؤمن و کافر می‌رساند. با این حال، نقش پیامبر (ص) از دریافت‌کننده و واسطه صرف فراتر می‌رود و خود مورد مخاطبه قرار می‌گیرد. پس اختتام آیه درصدد تسلی خاطر آن حضرت در مواجهه با شبهات عامدانه و مکر مشرکان است و از این رو برای ایشان دارای کارگفت عاطفی است. این جمله هم‌چنین برای مخاطبان ثانویه، که مؤمنان عصر نزول و کفار مکه‌اند، دارای کارگفتی دوگانه است: در مواجهه با مؤمنان، آنان را دل‌داری می‌دهد تا در مقابل برتری‌خواهی و فساد اهل مکه صبور و امیدوار باشند، زیرا به‌زودی عاقبت اخروی و دنیوی نصیب ایشان خواهد شد. اما در صورت تخاطب با کفار، درصدد سرزنش کفاری است که خواهان برتری و فساد در روی زمین‌اند و ایشان را به عاقبت ناخوشایندی در دنیا و آخرت تهدید می‌نماید؛ پس کارگفت آن تعهدی خواهد بود. درنهایت با توجه به این‌که آیه در مقام معرفی موانع و زمینه‌های رسیدن به بهشت است، کارگفت اظهاری نیز برای آن امکان طرح می‌یابد.

۳.۳ تحلیل کاربردشناختی اختتام (إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ) (هود: ۴۹)

در زیر کلیه عناصر بافتی آیه بررسی خواهد شد:

۱.۳.۳ بافت درون‌متنی

مؤلفه‌های این بافت برای آیه مورد بحث عبارت‌اند از: روابط هم‌نشینی، ارجاعات، ازپیش‌انگاری، و استلزام.

۱.۱.۳.۳ روابط هم‌نشینی

درباره واژه (قَوْمُكَ) در این آیه چند احتمال وجود دارد: اول معنای عرفی از (قَوْم)، یعنی قبیله‌ای که پیامبر (ص) در آن متولد شده‌اند. در مصباح‌المنیر آمده است: «قوم الرَّجُلِ أَقْرَبَاؤُهُ الَّذِينَ يَجْتَمِعُونَ مَعَهُ فِي جَدِّ وَوَالِدٍ»، دوم (قَوْم) به معنای افراد هم‌جوار فرد در مکان زندگی که این نوع استعمال را مجاز دانسته‌اند (فیومی ۱۴۱۴ق: ج ۲، ۵۲۰). به نظر می‌رسد این مجاز به دلیل استعمالات فراوان در قرآن به وضع تعیینی به حقیقت بدل شده یا دست کم مجاز بالغلبه باشد. هر دو احتمال در تفاسیر نیز ذیل آیه بیان شده است (حسینی شیرازی ۱۴۲۴ق: ج ۲، ۶۱۳). احتمال آخر این که (قَوْم) افراد هم‌باور باشند. از آن‌جاکه سیاق آیه در صدد دل‌داری پیامبر (ص) و مسلمانان است، می‌توان معنای سوم را برگزید. از جهت دیگر، چون آیه حاوی تهدید و تحقیر برای مشرکان مکه است، محتمل است که (قَوْم) شامل اهالی مکه باشد. البته در صورت پذیرش این معنا تحقیر شامل پیامبر (ص) نیز می‌گردد، زیرا خطاب نخست به پیامبر (ص) است، که وی را فاقد توانایی ذاتی در علم به این جریانات معرفی می‌کند و در خطاب دوم قوم آن حضرت به ایشان ملحق می‌شوند. پس بهتر است گفته شود منظور از (قَوْم) همان جماعت مؤمنان است.

واژه (تِلْكَ) مبتدا، (مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ) خبر آن، (نُوحِيهَا إِلَيْكَ) خبر دوم، و (مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ) خبر سوم آن است (طبرسی ۱۳۷۲: ج ۵، ۲۵۳). اگر جار و مجرور (مِنْ أَنْبَاءِ) متعلق به فعل عموم «كانت» باشد، ظرف مستقر بوده و معنا چنین است: «این دسته از اخبار نوح، جزء اخبار غیبی است و آن‌ها را به تو وحی کردیم و تو نبودی که آن‌ها را یاد بگیری» (رازی ۱۴۲۰ق: ج ۱۸، ۳۶۱). اما اگر (تِلْكَ) مبتدا و خبر آن «انباء» محذوف باشد و (مِنْ أَنْبَاءِ) نیز متعلق به آن در نظر گرفته شود، هم‌چنین (نُوحِيهَا) حال از ضمیر «ها» یا کاف در (إِلَيْكَ)، و نیز (مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ) مستأنفه باشد، معنای کلام این‌گونه خواهد بود: «این جماعت از اخبار نوح اخباری است از غیب، حال آن‌که آن‌ها را به تو وحی کردیم و تو آن نبودی که آن‌ها را یاد بگیری» (دعاس ۱۴۲۵ق: ج ۲، ۵۹). حالت سوم آن که (تِلْكَ) مبتدا و (مِنْ أَنْبَاءِ) خبر باشد. جمله (نُوحِيهَا) نیز حال از (مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ) و عامل در حال اسم اشاره است. هم‌چنین، جمله (مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ) حال از ضمیر «ها» در (نُوحِيهَا) است. در

این صورت دو حال در هم متداخل‌اند و معنای جمله چنین است: «این جماعت اخبار، از غیب است. درحالی‌که آن اخبار را ما به تو وحی کردیم، حال آن‌که تو آن نبودی که اخبار را یاد بگیری» (طه‌الدره ۱۴۳۰: ج ۴، ۴۵۱).

ضمیر (أنت) در جمله (مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ) تأکید از ضمیر مستتر در (كُنْتَ) و بیان‌گر آن است که دریافت این مطالب از غیر خدا حتی برای پیامبر (ص) با آن جایگاه رفیع امکان‌پذیر نبود. حرف (لَا) در جمله (وَلَا قَوْمُكَ) زائده و برای تأکید این مطلب است که قوم تو نیز قادر به آگاهی از شرح ماجرا نبوده‌اند. آوردن دو خطاب مجزا و مقدم‌نمودن پیامبر (ص) نیز نشان از برتری ایشان دارد، زیرا به‌جهت خلیفه‌الله بودنشان از جهت وجودی از سایرین به خداوند نزدیک‌ترند.

جمله (فَاصْبِرْ)، مستأنفه (دعاس ۱۴۲۵ق: ج ۲، ۵۹) یا جواب شرط مقلداری با این مضمون است: «إِنْ أُوذِيتَ فِي تَبْلِغِ الرِّسَالَةِ فَاصْبِرْ». این امر با «فاء» تفریع، نتیجه‌گیری از مجموع جزئیات قصه‌ای است که پیش‌تر گفته شد. جمله (إِنَّ الْعَاقِبَةَ) نیز در صورت مستأنفه‌بودن جمله (فَاصْبِرْ)، تعلیلیه و در صورت جواب شرط‌بودن آن مستأنفه خواهد بود.

۲.۱.۳.۳ ارجاعات

اسم اشاره (تَلْكَ) به جماعت اخبار نوح بازگشت دارد و مشارائیه آن به‌صورت اصطیادی برداشت می‌شود؛ همین نکته در مقام بلاغت کلام نشانه‌ای است برای تأکید آن‌که کلام مذکور از امور پنهان بوده است. هم‌چنین، استفاده از ادات اشاره دور برای مطلب تازه بیان‌شده نشان‌دهنده بعد زمانی آن به پیامبر (ص) است. ضمیر «ها» در (تُوحِيهَا) و (تَعْلَمُهَا) بازگشت به همان مرجع (تَلْكَ) دارد. «کاف» خطاب در (إِلَيْكَ)، ضمیر «تاء» در (كُنْتَ)، و هم‌چنین ضمیر (أنت) به پیامبر (ص) بازمی‌گردد. اسم اشاره (هَذَا) می‌تواند راجع به وحی مقدر یا قرآن باشد؛ البته با توجه به قرینه (تُوحِيهَا) بازگشت آن به «هذا الوحي» شایسته‌تر است. نوع «اله» موجود در (الْعَاقِبَةَ) جنس بوده (طنطاوی بی‌تا: ج ۷، ۲۱۷) که همه انواع عاقبت‌متصور را دربر می‌گیرد.

۳.۱.۳.۳ از پیش‌انگاری

اولین از پیش‌انگاری آن‌که پیامبر (ص) دارای قومی بوده است. دوم آن‌که اخبار غیب به پیامبر (ص) می‌رسیده و در نتیجه ایشان دارای علم غیب است. سوم این‌که راه رسیدن به اخبار غیب وحی است.

۴.۱.۳.۳ استلزام

نخستین لازمه معنایی آیه این است که دو نوع خبر غیبی و غیرغیبی وجود دارد. دوم آن که راه شناخت اخبار، وحی و غیر آن است. سوم این که برخی از علوم برای پیامبر (ص) مخفی بوده و خداوند به واسطه وحی این علوم را به ایشان داده‌اند؛ پس ذات پیامبر (ص) ذات ممکن است، زیرا فاقد علم ذاتی است. لازمه چهارم این که هم‌راهان پیامبر (ص) صبر خود را از دست داده بوده‌اند. این لازمه از جهت پیامبر (ص) پذیرفته نیست، زیرا با توجه به محکّمات اعتقادی پیامبر (ص) اوج کمال اخلاقی را داراست، در نتیجه هیچ‌گاه صبر خود را از کف نمی‌دهد. در واقع، خطاب این آیه حقیقی نیست و مخاطب، قوم پیامبر (ص) هستند.

امر به صبر ملازم تحت فشار بودن مخاطبان است که این فشار از جهت تحمیل امر ناپسند به ایشان یا درخواست امری ناپسند از ایشان یا جمع هر دو مورد فوق بوده است. با توجه به نزول این آیات در زمان محاصره در شعب ابی‌طالب (مکرم ۱۳۷۴: ج ۹، ۳)، می‌توان این فشار را دوجانبه دانست، زیرا در شعب پیامبر (ص) و یاران ایشان تحت محاصره اقتصادی و شکنجه قرار داشتند که این امری ناپسند برای تازه‌مسلمانان بوده است. دوم این که مشرکان از ایشان می‌خواستند تا از اعتقاد خود دست بردارند که این نیز خواسته‌ای ناپسند برای ایشان بوده است.

ششمین لازمه معنایی آیه معرفی صبر به عنوان یکی از لوازم نیل به تقواست. انحصار عاقبت به متّین بیان‌گر آن است که غیرمتّین عاقبت نیکو نخواهند داشت؛ پس برای رسیدن به عاقبت نیکو به ناچار باید ملکه تقوا در فرد ایجاد شود که یکی از لوازم آن صبر در مشکلات است.

۲.۳.۳ بافت برون‌متنی

مؤلفه‌های بافت برون‌زبانی در این قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۲.۳.۳ شرایط نزول

به باور مشهور مفسران این سوره به‌طور کامل در مکه نازل شده است (ابوحیان ۱۴۲۰ق: ج ۶، ۱۱۸). این سوره چهل و نهمین سوره منزل است که طبق تصریح برخی از دانشمندان علوم قرآنی در آخرین سال‌های حضور پیامبر (ص) در مکه نزول یافته

است. در این زمان فشار اقتصادی تحریم‌ها در شعب ابی‌طالب و هم‌چنین مرگ خدیجه پیامبر (ص) را در تنگنا قرار داده بود (مکارم ۱۳۷۴: ج ۹، ۳).

۲.۲.۳.۳ موضوع

موضوع اصلی این آیه بیان اهمیت صبر در سختی‌ها و استواری بر اعتقادات است. چنان‌که در انتهای سوره خداوند به‌صراحت به این معنا اشاره می‌فرماید: (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا) (هود: ۱۱۲). خطاب آیه مورد استناد دوگونه استقامت را دربر دارد: یکی استقامت پیامبر (ص) بر تبلیغ دین، با وجود طغیان‌گری یاران و دیگری استقامت یاران پیامبر (ص) در دین خویش و پرهیز از سرکشی. در آیه مدنظر نیز چنین فضایی حاکم است و خداوند درصدد بیان این نکته است که هم‌راهان پیامبر (ص) باید صبر پیشه کنند و دین خود را به‌واسطه سختی‌ها وانگذارند، چنان‌که هم‌راهان نوح چنین نکردند. هم‌چنین، به پیامبر (ص) دستور صبر داده شده است که از باب دل‌داری ازدست‌دادن یاران وفادار و وجود یاران بی‌صبر در برابر مشکلات است.

۳.۲.۳.۳ جهان‌های ممکن

فضای اولیه، عصر رسالت و محیط مکه است که یک طرف آن مشرکان و در طرف دیگر پیامبر (ص) قرار دارند. جهان مفروض دوم برای این آیه جهانی است که در آن مسلمانان بعدی آیه را مطالعه می‌کنند که ممکن است پیش از به‌ارث‌رسیدن زمین به ایشان یا پس از این واقعه باشد. در صورت نخست، هم‌چنان در جهان ظلم‌هایی بر مؤمنین روا داشته می‌شود. در حالت دوم تحقق حکومت جهانی مؤمنان صورت گرفته و جهان حاکم بر آیه جهانی روایت‌گر از گذشته است؛ البته این در بعد اجتماعی آیه است. اما در بعد فردی این آیه تا ابد برای هر شخص در مشکلات کارایی دارد و جهان حاکم بر آن مشابه جهانی است که پیامبر (ص) آن را در مشکلات شخصی مانند مرگ ابوطالب و خدیجه درک کرده است.

۴.۲.۳.۳ طرفین خطاب

فرستنده این آیه خداوند و گیرنده اولیه آن پیامبر (ص) هستند. اگر آیه درصدد دل‌داری پیامبر (ص) به‌جهت ازدست‌دادن هم‌راهان عزیز خود باشد، خطاب اصلی آیه متوجه ایشان است. ممکن است گفته شود خطاب اصلی به یاران پیامبر (ص) بوده است، اما

به صورت عرضی و از باب خطاب غیرمستقیم به پیامبر (ص) است. مؤید این خطاب روایتی از امام صادق (ع) است که فرمود: «نَزَلَ الْقُرْآنُ بِإِيَّائِكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ» (عیاشی ۱۳۸۰ق: ج ۱، ۱۰). بنابراین، همه خطابات قرآنی به صورت غیرمستقیم و این به بلاغت کلام نزدیک تر است.

۳.۳.۳ کارگفت

کارگفت حاکم بر این اختتام در فضای تخاطب بین خداوند و پیامبر (ص) کارگفت عاطفی خواهد بود، زیرا هنگامه نزول این آیات از سخت ترین مراحل زندگی پیامبر (ص) و هم زمان با وفات دو یار وفادار ایشان بوده است. کاربرد کلمه «قوم» و معنای آن در این آیه، باعث شراکت با مسلمانان راستین با آن حضرت در بخشی از خطاب آیه است که کنش حاصل از آن ترغیب به صبر است. اما بی صبری و کم طاقتی مسلمانان عصر نزول در تحمل مصائب خاص خود آنهاست و پیامبر (ص) با ایشان در این امر هم خطاب نیست، زیرا آن حضرت به گواهی قرآن در مراتب بالای اخلاق حسنه و سجایای نیک هستند و چنین لغزشی از ایشان بعید است. لذا کارگفت هشدار و توییحی آیه حاصل از امر بدون قرینه به صبر، خاص مسلمانان دون پیامبر (ص) است. از طرف دیگر، وعده پیروزی به ایشان می تواند نشان دهنده امر ترغیبی باشد. این دو کنش به صورت التزامی حاوی کنش تعهدی — تهدیدی برای غیرمتقین نیز هست، زیرا انحصار عاقبت نیکو برای متقین عدم عاقبت بخیری دیگران را اثبات می کند.

کارگفت آیه برای مخاطبان پس از عصر نزول نیز به دو صورت خواهد بود. اگر در زمان تخاطب، پیروزی نهایی و تحقق حکومت جهانی واقع نشده باشد، این مخاطبان در جهانی مشابه عصر نزول به سر می برند و همان کنش ها برای ایشان نیز جاری است. اما در صورت تحقق حکومت جهانی و عاقبت نیک، آیه تنها روایت گر دوران گذشته خواهد بود. ضمن آن که در فضای شخصی تمامی کارگفت های تعریف شده برای این اختتام همواره وجود دارد. اختتام این آیه دارای کارگفت اظهاری نیز هست.

۴. روابط معنایی موجود در گروه اختتامی «سنت عاقبت بخیری»

با نگاه به فضای حاکم بر این سه آیه می توان دریافت که اولاً هر سه درصدد بیان قوانین اجتماعات انسانی به ویژه اجتماع مؤمنان است. بنابراین، «سنت عاقبت بخیری»

از جمله سنن اجتماعی به حساب می‌آید. ثانیاً هر سه با بهره‌وری از «لام اختصاص» عاقبت نیک را منحصر به متقین می‌داند. واژه (العاقبة) در این آیات با وجود اطلاق ظاهری، تحت تأثیر سیاق و بافت هم‌نشین و نیز استناد به نمونه‌های قرآنی تنها ناظر بر عاقبت نیکوست. هم‌چنین، وجود «ال» جنس بر سر آن بیان‌گر این نکته است که عاقبت خوش مورد نظر قرآن شامل عاقبت دنیوی و اخروی است. ثالثاً هر سه اختتام در ساخت جمله اسمیه آمده است که از آن می‌توان استمرار و ثبوت این حکم در همه ادوار را برداشت نمود. بنابراین، «سنت عاقبت‌بخیری متقین» نه از لحاظ نوع عاقبت و نه از لحاظ عالم اجرا هیچ محدودیتی نخواهد داشت.

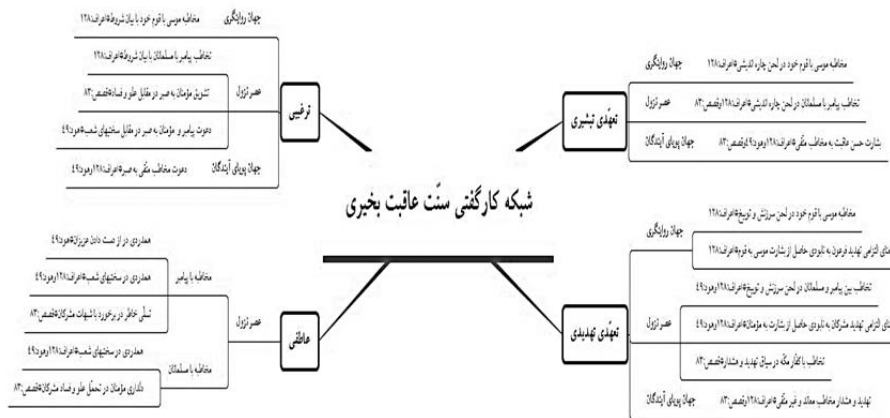
با وجود اشتراک در اختتام، این سه آیه در صدر خود جملات متفاوتی دارند. به علاوه فضای نزول، بافت موقعیت، موضوع، و طرفین مخاطبه تفاوت‌هایی در دلالت سه آیه پدید آورده است. از میان آیات مورد بررسی دو آیه (۴۹ هود؛ ۱۲۸ اعراف) در صدر حاوی امر به صبر است و اختتام هر دو در حکم تعلیل و نتیجه صبر است. بنابراین، صبر در سختی‌ها و مشکلات از لوازم تقوا و بارزترین مصادیق آن است. شرایط نزول این دو آیه یک‌سان و برای دل‌داری مسلمانان گرفتار در شعب بوده است. در شرایط تهدید و ارباب از سوی دشمنان و تحمیل شرایط سخت بر مسلمانان التزام به صبر و استواری بر ایمان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما آیه سوره قصص در کنار اختصاص عاقبت نیک به متقین، دو علت ناقصه عدم بهره‌مندی از این سرانجام را معرفی می‌کند که هم در مرتبه فعل و هم در مرتبه اراده بازدارنده است. پس در کنار وجود اقتضای بهشت، که همان تقواست، رفع موانع یعنی علو و برتری طلبی نیز لازم است.

اختلاف دیگر در اختتام سه آیه، مربوط به واژه (العاقبة) و مکان تحقق آن است. در کنار احتمال جنسیه بودن «ال» در (العاقبة) در هر سه آیه، برای هریک از آن‌ها احتمالات دیگری نیز مطرح است. برای مثال، نوع «ال» در آیه ۱۲۸ اعراف می‌تواند عهد ذکری باشد که در این صورت راجع به جمله ماقبل خواهد بود. در این فرض، عاقبت مذکور در آیه همان «به‌ارث‌بردن زمین» است که در عالم دنیا به وقوع خواهد پیوست. هم‌چنین، اختتام آیه ۸۳ قصص برخلاف ظاهر آیه تنها درصدد بیان انحصار خانه آخرتی نیست، زیرا مصادیق بیان‌شده در آیات قبل مرتبط با عاقبت دنیوی است.

۵. شبکه کارگفتی حاکم بر گروه اختتامی

هر سه گزاره اختتامی مرتبط با «سنت عاقبت بخیری» در سیاق تقنین کاربرد یافته و از قید ثبات و عمومیت حکم برخوردار است؛ از این رو، حاوی کارگفت اظهار است. این کارگفت برای همه زمان‌ها و همه مخاطبان ثابت است. طبیعت قانون‌گذاری و تبیین آن ملازم است با قطعیت و ضمانت و تعهد گوینده برای انجام یا عدم انجام کاری که در آن قانون تعیین شده است. این تعهد با توجه به گروه مخاطبان و عکس‌العمل آن‌ها سلبی یا ایجابی است. خداوند با بیان قانون عاقبت بخیری ضمن تأیید و ابراز خشنودی از عمل متقین و بشارت پیروزی به آن‌ها به تحذیر و تهدید غیرمتقین و مخالفان پرداخته است.

در این گروه اختتامی، برای تأثیرگذاری بهتر امر خداوند به تقوا با بیان نتایج باورمندی به آن همراه شده است که این کار تمایل مخاطب به پرورش ملکه تقوا را در پی خواهد داشت. هرچند شمول این کارگفت محدودیتی از لحاظ زمان ندارد، اما فقط در مخاطبه با مؤمنان قابل طرح است، زیرا تنها این مخاطبان بلافاصله پس از شنیدن این پاره‌گفتار آن را می‌پذیرند و با ثبات عقیده و عمل برای ادامه مسیر خود ترغیب و امیدوار می‌شوند.



نمودار ۱. شبکه کارگفتی سنت عاقبت بخیری

پیامبر (ص) به‌عنوان مخاطب اول و آورنده وحی، همیشه در یک سوی مخاطبه قرار دارند و طبیعتاً هر هشدار برای مخالفان و اعراض‌کنندگان از نبوت و آموزه‌های وحی از بعد دیگر تسلی خاطر و هم‌دردی با ایشان به حساب می‌آید. مؤمنان راستین نیز در این

کارگفت با پیامبر (ص) هم‌داستانند. باین‌همه، این کارگفت از لحاظ گستره و شمول تنها در جهان عصر نزول و برای مخاطبان مؤمن وجود خواهد داشت.

۶. نتیجه‌گیری

۱. با در نظر گرفتن برون‌داد حاصل از بررسی اختتام آیات ۱۲۸ اعراف، ۸۳ قصص، و ۴۹ هود می‌توان گفت سنت عاقبت‌بخیری از نظر گستره از سنن عام و مشترک است که در دنیای مادی و عالم آخرت پابرجاست. اما از نظر شمول خاص و مقید است، زیرا منحصر به متقین دانسته شده است. از آن‌جاکه هر سه اختتام درصدد بیان قوانین اجتماعات انسانی است، می‌توان این سنت را از جمله قوانین اجتماعی به حساب آورد. این سنت از لحاظ جریان، واکنشی و بازخورد تقواست و صفاتی هم‌چون صبر، استعانت از خداوند، و اجتناب از علو و فساد نیز زمینه‌ساز آن است.

۲. با وجود تشابه لفظ و موضوع سه اختتام مورد بررسی و ماهیت اجتماعی آن‌ها، از دید کاربردشناسی و با در نظر گرفتن بافت موقعیت و جملات هم‌نشین امکان جابه‌جایی آن‌ها در همه موارد منتفی است. جنبه‌های واگرایی این سه پایانه عبارت‌اند از: تغییر در جهان ممکن، بیان مصادیق مختلف از تقوا با توجه به بافت متصله، شرایط نزول، و جامعه هدف.

۳. بخشی از تفاوت منظور این سه گزاره اختتامی تحت تأثیر مستقیم سیاق انضمامی و سطوح مخاطبان است. به عبارت دیگر با در نظر گرفتن مخاطبان مختلف [مستقیم، تلویحی، و ضمنی] می‌توان پیام کاربردی هر یک از این اختتام‌ها را در سطوح مختلف استخراج کرد، به طوری که اختتام آیه ۱۲۸ اعراف به تنهایی دارای پانزده کارگفت متفاوت، اختتام آیه ۸۳ قصص دارای شش کارگفت مختلف، و اختتام آیه ۴۹ هود دارای هفده کارگفت متمایز است. بنا به قیاس اولویت گستره تفاوت این پیام‌ها برای اختتام‌های مشابه در آیات مختلف وسیع‌تر خواهد بود. همین ویژگی سبب شده است تا گزاره‌های قرآنی دایره‌ای از معانی گوناگون و پیام‌های زمان‌مند و فرازمانی را شامل شوند. بی‌توجهی به سطوح مخاطبان، تازگی و شکل تعاملی ارتباطی را از آیات قرآن گرفته و باعث برداشت‌های تک‌بعدی و در مواردی نادرست از آن‌ها می‌گردد. ایجاد ارتباط موفق و دست‌یابی به نکات بدیع و تازه، مستلزم شناخت مخاطب و به‌کاربردن آیه در مقام و موقعیت مناسب خود است.

۴. به علت سیاق تقنینی آیات موجود در این خانواده اختتامی، دو کارگفت اظهاری و تعهدی از بالاترین بسامد برخوردارند که در همه زمان‌ها و برای همه مخاطبان وجود دارد.

با این قید که کارگفت تعهدی بنابر عکس‌العمل مخاطبان بین تبشیری و تعهدی شناور است. کارگفت ترغیبی، که در مرتبه دوم قرار گرفته است، از نظر گستره زمانی محدودیتی ندارد، اما تنها در قبال جامعه مؤمنان مطرح است. در نهایت کارگفت عاطفی خواهد بود که تنها در عصر نزول و برای پیامبر (ص) و مؤمنان راستین امکان طرح می‌یابد.

پی‌نوشت‌ها

۱. پژوهش‌های شکل‌گرفته پیرامون موضوع سنت‌های الهی، گاه به سنت در معنای عام آن پرداخته است، مانند مطیع و دیگران (۱۳۹۶)، «مؤلفه‌های معنایی حوزه سنت در قرآن» و نیز حسینی (۱۳۸۶)، «سنت‌های الهی و سقوط و صعود تمدن‌ها» و گاه به تحلیل یک سنت خاص می‌پردازد، هم‌چون دیالمه (۱۳۹۵)، «بررسی سنت اجتماعی مداوله و اهداف آن در قرآن کریم» و دیگر بنایی (۱۳۹۷)، «سنت امداد و گونه‌های آن در قرآن کریم».
۲. از نگارندگان این اثر (مطیع و میرشفیعی) پیش‌ازین مقاله دیگری تحت عنوان «معناشناختی کاربرد سنت عطاء عمومی» در شماره ۲۸ پژوهش‌نامه قرآن و حدیث انتشار یافته است که در روش با مقاله نام‌برده کاملاً هم‌سوست، اما از نظر سنت معرفی شده متفاوت است.

کتاب‌نامه

- قرآن کریم (ترجمه مکارم شیرازی).
- ابن انباری، کمال‌الدین ابی البرکات عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۲)، *اسرار العریبه*، تحقیق: برکات یوسف هبّود. دارالأرقم بن ابی الأرقم.
- ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت: دارالفکر.
- حسینی شیرازی، محمد (۱۴۲۴ق)، *تقریب القرآن الی الأذهان*، بیروت: دارالعلوم.
- درویش، محی‌الدین (۱۴۱۵ق)، *اعراب القرآن و بیانه*، سوریه: دارالارشاد.
- دعاس، حمیدان، و قاسم (۱۴۲۵ق)، *اعراب القرآن الکریم*، دمشق: دارالمنیر و دارالفارابی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *التفسیر الکبیر*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*. بیروت: دارالکتب العربی.
- صاوی، احمد بن محمد (۱۴۲۷ق)، *حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- صفایی، غلامعلی (۱۳۷۸ش)، *ترجمه و شرح معنی الادیب*، قم: قدس.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان*، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

معناشناختی کاربردى سنت عاقبت بخیری ... (زهرا میرشفیعی و مهدی مطیع) ۱۵۵

طبرسى، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البيان، تهران: ناصر خسرو.
طنطاوى، محمد (بى تا)، التفسیر الوسيط للقرآن الکریم، قاهره: دار نهضة مصر للطباعة و النشر.
طه الدرّه محمدعلى (۱۴۳۰ق)، تفسیر القرآن الکریم و اعرابه و بیانه، لبنان - بیروت: دار ابن کثیر.
عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، کتاب التفسیر، تحقیق هاشم رسولی، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
فیومی، احمد بن محمد مقرئ (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: مؤسسه دارالهجرة.
قونوی، اسماعیل بن محمد (۱۴۲۲ق)، حاشیة القونوی علی تفسیر البیضاوی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
مطیع، مهدی و زهرا میرشفیعی (۱۴۰۰)، «معناشناختی کاربردى سنت عطاء عمومی»، پژوهش نامه قرآن و حدیث، ش ۲۸.
مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

Chandler, D. (2002), *Semiotic: the Basics*, New York: Routledge.